



عشق الهی در اندیشه رابعه عدویه و تطبیق آن با اشعار حافظ شیرازی

دکتر سید فضل الله میرقادری^۱

استاد بخش زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

حبیب الله حسینی میرآبادی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

لیلا دهقانی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،

شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۶ آذر ۱۴۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۳؛ تاریخ انتشار: ۱۱ خرداد ۱۴۰۳)
در زمانی که زهدورزی شیوه غالب عارفان بود، رابعه عدویه مفهوم عشق الهی و عرفان عاشقانه را مطرح کرد. عشق الهی در سده‌های پس از رابعه همواره از اساسی‌ترین مباحث جلوه‌گر در آثار شعری عارفان گرای ما بوده است. پژوهش پیش‌رو با نگاهی کاوش‌گرانه وجوه بارز عرفان عاشقانه رابعه عدویه را کاویده، سپس آن‌ها را با اشعار خواجه حافظ شیرازی مطابقت داده و تشابهات را یافته است. این پژوهش از نوع کیفی است و بر روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی تکیه دارد. شیوه تطبیقی به‌کار رفته در پژوهش بر پایه مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی می‌باشد که بر پایه تشابه و توازی است. یافته‌ها نشان می‌دهد ویژگی‌های بارز عرفان رابعه شامل «عشق خالصانه»، «مشاهده جمال محبوب»، «نپرداختن از صانع به صنع»، «ترجیح دادن دوست بر جهان و جهانیان»، «تهجد و شب زنده‌داری»، «گریستن در فراق محبوب»، «مستغرق شدن عاشق در معشوق»، و «مقام خلت» است که در اشعار حافظ نیز بازتاب آن را می‌توان دید. گرچه با زبان رسا و اشعار شیوای حافظ این مفاهیم به گونه‌ای بسیار دلپذیرتر منعکس شده‌است اما آبشخور و سرچشمه‌های آن را باید در اندیشه‌های رابعه دانست.

واژه‌های کلیدی: حافظ شیرازی، رابعه عدویه، عشق الهی.

¹E-mail: sfmirghaderi@gmail.com

²E-mail: habib_hoseini22@yahoo.com

³E-mail: ldehghani898@gmail.com

مقدمه

عرفان طریق معرفت الهی با کشف و شهود است. ره سپردگان این راه، شیفتگان پرسوز و گدازی هستند که پای دل از دایره خاک فراتر نهاده‌اند و جانشان به مشاهده انوار تجلی حضرت حق منور شده است. سیری چنین، تا ساحتی که ملائک را نیز یارای پریدن نیست جز با بال عشق میسر نمی‌شود. چنان‌که در معنای محبت گفته‌اند این واژه از حبه می‌آید که چون در خاکش بکاری، از شوق رویش، سر به آسمان می‌کشد.

در عالم عرفان اول کسی که اشتیاق خویش را با واژه عشق ترجمه کرد، رابعه عدویه بود. «پیش از رابعه هیچ کس از حب الهی سخن نگفته بود و در واقع او نخستین عارفی است که این مضمون را به معنای حقیقی و تام و تمام کلمه و نه صرفاً به لحاظ تعبیر لفظی آن مفهوم، که کاربردی زبانی و ظاهری است در تصوف و عرفان اسلامی وارد کرد» (ستاری ۱۳۷۴، ۹۴).

گرچه دیدگاه عرفا به عشق و گستره کاربرد آن متفاوت است اما دریافت و تبیین نظر رابعه به عنوان اولین کسی که وارد این حیطه شده است، سرچشمه تمامی رویکردها به عشق الهی را بر ما آشکار می‌کند. از دیگر سو ادبیات غنی فارسی در طول قرون پس از رابعه آکنده از لطیف‌ترین اشعار عرفانی عاشقانه است که از این جمله می‌توان مضامین زیبای عرفانی عاشقانه را در اشعار خواجه حافظ شیرازی نام برد. این مقاله با استخراج ویژگی‌های عشق الهی از دیدگاه رابعه-که از اشعار و کلام او برمی‌آید-بر آن است تا دیدگاه رابعه را با اشعار این شاعر بلندآوازه پارسی تطبیق دهد و تشابهات را بیابد.

نویسندگان زیادی در کتاب‌های خود به ذکر احوال و اقوال رابعه پرداخته‌اند. از جمله عطار نیشابوری در تذکرةالاولیا، ابوطالب مکی در قوت‌القلوب، ابونصر سراج در اللمع، روزبهان شیرازی در شرح شطحیات و از متاخران عبدالرحمن بدوی در شهید عشق الهی، بنفشه حجازی در تاج‌الرجال، زهرا کاشانیها در رابعه عدویه و... گرچه کتاب‌ها بیشترین منابع درباره رابعه‌اند اما پایان‌نامه‌ها و مقالاتی نیز با موضوع رابعه عدویه موجود است از جمله:

همتی (۱۳۸۸) در رساله پایان‌نامه خود با عنوان «جایگاه رابعه در آثار منظوم و منثور صوفیه» پس از شرح احوال و سخنان رابعه، جایگاه و مقام عرفانی او را در آثار مهم منظوم و منثور صوفیه بررسی کرده است.

سرامی، تلخابی (۱۳۸۹) در پژوهشی با نام «رابعه در گذر از پل مجاز» با نگاهی ساختارشکنانه به بررسی جنبه‌های روانی ورود رابعه عدویه به وادی عشق و عرفان پرداخته‌اند. رادفر (۱۳۸۲) در مقاله‌ای با نام «آن نایب مریم صفیه آن مقبول رجال رابعه عدویه» پس از بیان احوال چندن زن عارف، به ذکر احوال و اقوال رابعه عدویه پرداخته است. با این که منابع متعددی درباره رابعه موجود است اما تاکنون پژوهشی مقایسه‌ای و تطبیقی میان گفته‌ها و سروده‌های این بانوی عارف با دیگر شاعران عرفانی‌سرا صورت نگرفته و تاثیرگذاری او بر شعر عرفانی‌عاشقانه سده‌های بعد واکاوی نشده است؛ بنابراین پژوهش کنونی با تطبیق اشعار و اقوال رابعه و اشعار حافظ شیرازی، در این زمینه یگانه و پیشرو است. این پژوهش از نوع کیفی است و بر روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی تکیه دارد. شیوه تطبیقی به کار رفته در پژوهش بر پایه روش آمریکایی یعنی یافتن تشابه و توازی است. پرسش‌های اساسی که این مقاله می‌کوشد به آنها پاسخ دهد از این قرارند:

۱- ویژگی‌های عشق الهی در اشعار و گفتار رابعه عدویه کدامند؟

۲- میان اشعار و کلام رابعه عدویه در بیان عشق الهی و اشعار حافظ شیرازی چه شباهت‌هایی دیده می‌شود؟

رابعه و سیر عارفانه زندگی او

رابعه عدویه یا رابعه بصری دختر اسماعیل عدویه مقلب به ام‌الخیر (متوفی ۱۳۵ یا ۱۸۵ ه. ق) از جمله عرفای بزرگ متقدم است. درباره سال‌های نخستین زندگی رابعه اطلاع چندانی در دست نیست. آنچه از نوشته‌های عطار در تذکره‌الاولیا به دست می‌آید، این است که او در خانواده‌ای تهیدست به دنیا آمده و دوران کودکی سختی را که با مرگ والدین، آوارگی و مشقت کنیزی همراه بوده طی کرده و در تمام این مدت، همواره شکرگزاری متعبد و دلدادگی و ارسته باقی مانده است. عطار رویدادی را که به آزادی او از بند کنیزی انجامیده است چنین شرح می‌دهد: «شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می‌گفت: الهی تو می‌دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من است، یک ساعت از خدمت نیاسودمی؛ اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده‌ای، به خدمت تو از آن دیر می‌آیم. خواجه نگاه کرد قندیلی دید بالای سر رابعه

آویخته، معلق و همه خانه نور گرفته. برخاست و با خود گفت: او را به بندگی نتوان داشت» (عطار ۱۳۶۶، ۷۴).

دوره پس از رهایی رابعه در هاله‌ای از ابهام است. در تذکره‌الاولیا جمله کوتاه «...و گروهی گویند در مطربی افتاد...» جای تامل بسیاری دارد. عبدالرحمن بدوی کوتاهی سخن عطار را در این باب از سر تعصب راوی در کوتاه کردن اخبار ناخوشایند زندگی صالحان می‌داند. بدوی نتیجه می‌گیرد که رابعه روزگاری را به رامشگری گذرانده و همین غرق شدن در دنیای شهوات، زمینه توبه حقیقی را در او فراهم کرده و نیز موجب شده تا او عشق زمینی را به آسمان بکشد. «رابعه در نتیجه دوران گمراهی و غفلت گنه بارش که پشت سر گذاشته بود، عنصر عشق را در معنای حسی خود به صورتی که به جانب الوهیت سر برکشیده باشد، در زندگی روحانی خود وارد کرده است» (بدوی ۱۳۶۷، ۲۷). این سخن به طبع همگان سازگار نیست. چنان‌که کاشانیها می‌نویسد: «با بودن افراد متعددی با نام رابعه احتمال خطا می‌تواند وجود داشته باشد... چه استدلالی از این بی‌اساس‌تر که معتقد باشیم شراره مقدس پاکی از اعماق شهوت، و ایمان از ژرفای انکار و کفر در سراسر دنیا پراکنده می‌شود» (کاشانیها ۱۳۸۲، ۱۹ و ۲۱).

بررسی سرگذشت رابعه نشان می‌دهد که او بیشتر سال‌های عمرش را در عبادت و مناجات خالصانه با خداوند گذرانده است، ساده‌زیستی و تجرد پیشه کرده و چنان در مشاهده حق مستغرق بوده که مشاهده صنع را نیز جایز نمی‌شمرده است. «در نقل است که وقت بهار در خانه‌ای رفت و بیرون نیامد؛ خادمه گفت: ای سیده! بیرون آی تا آثار صنع بینی، رابعه گفت: تو در آی تا صانع بینی. شغلانی مشاهده الصانع من مطالعه الصنع» (عطار ۱۳۶۶، ۸۲).

به نظر می‌رسد طبع لطیف زنانه و ذوق شاعرانه رابعه، او را - برخلاف شیوه رایج عرفای هم عصرش - از تعبد خشک و بی روح قرون اولیه به حریم پر لطافت عشق حضرت حق سوق داده است، جایی که او معشوق ازلی را مشتاقانه و از سر دلدادگی و نه بیم عذاب یا امید پاداش می‌ستوده است. «رابعه ولیة الله بنیان‌گذار سیر و سلوک دشواری شد که از محبت و عشق محض آغاز گردید و سپس لون رابطه عاشق و معشوقی بین انسان و خدا به خودش گرفت و سرانجام به وحدت وجود و عقیده فنا و بقا انجامید. این چنین طریقتی که در آغاز از سرچشمه خوف خدا آب گرفته بود، به تدریج در بحر عشق و محبت ناب غرق شد» (ستاری ۱۳۷۴، ۹۵).

مفهوم عشق و کاربرد آن در اندیشه‌های عرفانی

واژه عشق به معنای دوستی مفرط است. برخی این واژه را برگرفته از نام گیاه عشقه می‌دانند که بر گرد دیگر گیاهان می‌پیچد و از مواد غذایی آن‌ها استفاده می‌کند تا آن‌جا که گیاه پایه خشک می‌شود یا به قول ژنده پیل: «بر هر چه آویزد او را از صفت خویش بگرداند» (ستاری ۱۳۷۴، ۷۶).

افلاطون عشق را جست‌وجوی خیر می‌داند. «والا ترین متعلق عشق خیر است که با زیبایی مطلق یکی است... این زیبایی مطلق یکی از صور یا مُثُل افلاطونی است. دو ویژگی عمده در نظریه افلاطون در باب عشق قابل تشخیص است: ویژگی نخست گرایش روح برای نیل به وصال معشوق خود است که در این‌جا به معنای زیبایی مطلق است و ویژگی دوم روند عقلانی عشق است» (آبراهموف ۱۳۸۸، ۱۲).

عشق در ادیان آسمانی واژه‌ای ناآشنا نیست. در فرهنگ یهود و زبان عبری، عشق، مترادف کلمه «اهوا»^۱ است و به طور یکسان هم درباره عشق به خدا و هم عشق زمینی به کار می‌رود. «در دین یهود، عشق بنی‌اسرائیل به خداوند به سبب درخواست خداوند و همچنین حکم خداوند تعبیر می‌شود. علاوه بر آن، عشق به خداوند به وسیله به کار بستن احکام او نمودار می‌شود... اطاعت از خداوند با احترام به اوامر تجلی می‌یابد؛ زیرا این اوامر بیانگر اراده خداوند هستند. اطاعت از خداوند از طریق پارسایی و عبودیت نیز اظهار می‌شود که می‌تواند مرتبه آمادگی مومنان را به جایی برساند که خود یا محبوب‌ترین چیزشان را برای خاطر خداوند قربانی کنند» (آبراهموف ۱۳۸۸، ۱۶).

مسیحیت عشق الهی را با آگاپه^۲ پیوند می‌دهد. «آگاپه عشق بی‌غرضانه خداوند است. خداوند به حکم ازلی خودش عشق می‌ورزد و عشق او نه در به دست آمدن نیکی بلکه در انجام دادن نیکی ابراز می‌شود. خداوند چون نسبت به متعلق عشق خود بی‌تفاوت است، نسبت به نیکان و بدان به یکسان عشق می‌ورزد... عشق انسان مسیحی به خداوند بازتابی از عشق خداست که باید خودانگیخته باشد و چیزی دیگر آن را برنینگیخته باشد» (آبراهموف ۱۳۸۸، ۲۳).

در قرآن کریم در آیات ۵۴ سوره مائده (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)، ۳۱ سوره آل عمران (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) و ۱۶۵ سوره بقره (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِندَادًا

^۱ ahava^۲ agape

يَحْبُونَهُمْ كَحَبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حَبًّا لِلَّهِ)، از محبت خالق و مخلوق سخن به میان می‌آید. این آیات و احادیث قدسی که در آن‌ها از حب خداوند و بندگان سخن رفته است، جواز ورود عرفا به عرصه عشق الهی است. اینان عشق را از مراتب حب و بالاترین حد آن می‌دانند. با این حال برخی علما بر عشق میان خالق و مخلوق ایراد گرفته‌اند. «این اشخاص بر این عقیده‌اند که چون ذات خداوند از حیطه ادراک بشر بیرون است، عشق ورزیدن به او امکان‌پذیر نیست؛ از سوی دیگر میان عاشق و معشوق همواره نوعی مناسبت و سنخیت هست درحالی‌که خداوند مثل و مانند ندارد و میان خالق و مخلوق نیز از سنخیت نمی‌توان سخن گفت» (دینانی ۱۳۸۹، ۷۹)

در میان اهل تصوف نیز افرادی بیشتر از متقدمان هستند که عشق خداوند بر بنده را به آن دلیل که عشق، صفت منع است از محبوب، و بنده از خداوند ممنوع نیست، جایز نمی‌دانند. گروهی عشق بنده بر خداوند را نیز روا نمی‌دانند؛ با این استدلال که عشق به معنی تجاوز از حد است و خداوند محدود نیست یا این‌که عشق طلب ادراک ذات است و چون ذات حق تعالی مدرک نمی‌شود، لذا عشق به او معنی ندارد. یا این‌که عشق با رویت صورت می‌پذیرد و چون رویت خداوند جایز نیست، عشق به او نیز درست نیست. «قشیری در رساله خود (صص ۵۶۰ و ۵۶۱) از قول استادش شیخ ابوعلی دقاق نقل می‌کند که او عشق را در محبت الهی به کار نمی‌برد؛ چه عشق بنده به حق و چه عشق حق به بنده هیچ کدام را روا نمی‌دانست؛ زیرا معتقد بود که عشق محبتی است که از حد گذشته و این وصف نه در خور حق است، نه بنده او» (نیری ۱۳۹۲، ۱۶۶).

این گروه از متصوفه محبت بنده نسبت به خدا را جایز می‌دانند و این درحالی است که تفاوت میان محبت و عشق تفاوت ماهوی نیست تا آنچه موجب نفی یکی گردد، در دیگری اثبات شود؛ بلکه عشق مرتبه‌ای از مراتب محبت است. در واقع اینان، رابطه بین خالق و مخلوق را که دیگران عشق نامیده‌اند را با واژه محبت شناسانده‌اند؛ درحالی‌که کیفیت رابطه همان است. با این همه اکثر متصوفه عشق را صفت مشخصه و جوهره اصلی عرفان می‌دانند. «تصوف عاشقانه خداپرستی به سائقه عشق و محبت است و صوفیه که معتقد بودند «کمالت دین در کمالت محبت است»^۱، رابطه خالق صاحب کمال، جلال و جمال مطلق را با مخلوق، همچون پیوند عشق میان عاشق و معشوق می‌بینند و باور دارند که «هیچ آفریننده‌ای

^۱ به نقل از مرصاد العباد شیخ نجم الدین رازی.

نیست که در وی آتش عشق خدا نیست^۱ و بنابراین عشق همه کس را فرض راه است» (ستاری ۱۳۷۴، ۳۴).

گرچه در دیدگاه عرفا پایه عشق معرفت است اما عقل دنیا بین را توان پرش تا بارگاه ربوبی نیست و سربر آوردن از ورطه پرتلاطم دنیا تنها با نیروی عشق میسر است.

عقل گوید: شش جهت حد است و بیرون راه نیست عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها
عقل بازاری بدید و تاجری آغاز کرد عشق دیده زان سوی بازار او بازارها

در وصف احوال عاشقان الهی و مراتب و اسباب آن سخن‌های بسیاری رفته است. گروهی عشق را مسبب آفرینش آدمی می‌دانند. «خواست معشوق، عاشق را پیش از خواست عاشق بود معشوق را، بلکه ناز و کرشمه معشوقانه عاشق را می‌رسد؛ زیرا که عاشق پیش از وجود خویش معشوق را مرید نبود، اما معشوق پیش از وجود عاشق مرید عاشق بود» (نجم‌الدین رازی ۱۳۶۵، ۴۹). برخی شعاع پرگشودن عشق را چنان بلند می‌دانند که معشوق و عاشق یکی می‌شوند و از سر بی‌خودی بی‌تابانه فریاد انال‌حق سر می‌دهند.

رابعه و عشق الهی

رابعه را نخستین عارفی دانسته‌اند که جسورانه از عشق الهی سخن به میان آورده است. او در زمانی که راه و رسم عرفان به زهد و تعبد منحصر بوده، از ساحت پر لطافت عشق گفته و پس از او اهل عرفان و تصوف نسل در نسل به نحوی گسترده، عمیق و شکوهمند بدان پرداخته‌اند تا آن‌جا که عشق، به یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مفاهیم اهل معرفت تبدیل شده است. شرار عشق الهی که در جان و کلام رابعه شعله می‌کشید، در معاصران او و نسل‌های بعدی از اهل عرفان نیز درگرفت و تأثیر خود را در مشی و کلام و آثار آنان برجا گذاشت. ادبیات عرفانی و به‌ویژه شعر به‌تدریج آکنده از مضامین و جلوه‌های گوناگون عشق الهی شد که در بسیاری از آنها تشابه و توازی با مضامین شعر و کلام رابعه دیده می‌شود. در این مجال مهم‌ترین ویژگی‌های عشق الهی رابعه و برخی تشابهات آن با ابیاتی از حافظ باز نموده می‌شود؛ اما پیش از پرداختن به آن، شایان ذکر است که گرچه رابعه را در میان اهل تصوف، پیشگام در طرح عشق الهی می‌دانند، ولی باید توجه داشت که مضامین این دست از سخنان او پیش‌تر در احادیث و مناجات‌های ائمه شیعه به فراوانی آمده است.^۲

^۱ به نقل از دقایق الحقایق شیخ احمد رومی.

^۲ - برای نمونه می‌توان به این عبارات رابعه اشاره کرد: ←

عشق خالصانه

مهم‌ترین ویژگی عشق الهی در کلام رابعه، خالصانه و بی‌چشمداشت بودن آن است. در برخی مناجات‌های او که عطار نیشابوری در تذکره‌الاولیا نقل کرده، آمده است: «الهی مرا از دنیا هرچه قسمت کرده‌ای به دشمنان خود ده و هر چه از آخرت قسمت کرده‌ای به دوستان خود ده که ما را تو بسی.» «خداوندا اگر تو را از خوف دوزخ می‌پرستم، در دوزخم بسوز و اگر به امید بهشت می‌پرستم، بر من حرام گردان و اگر از برای تو، تو را می‌پرستم، جمال باقی از من دریغ مدار» (عطار ۱۳۶۶، ۸۶). همچنین در اشعاری از رابعه می‌خوانیم:

یا سروری و منیتی و عمادی و انیسی و عدتی و مرادی
 انت روح الفواد انت رجایی انت لی مونس و شوق زادی
 انت لولاک یا حیاتی و انس ما تشئت فی فسیح البلادی
 کم بدت منه و کم لک عندی من عطاء و نعمه و ایادی
 حبک الان بغیتی و نعیمی و جلاء لعین قلبی الصادی
 لیس لی عنک ما حییت براح انت منی ممکن فی السوادی
 ان تکن راضیاً علی فانی یا منی القلب قد بدا اسعادی
 (رحیمیان، میرقادی ۱۳۹۱، ۱۴۸)

در این ابیات گرچه رابعه از از عطایا و نعمت‌های خداوند یاد می‌کند اما رضایت معشوق را تنها مایهٔ سعادت خود می‌داند. رابعه اشتیاق دیدار خداوند را زاد و توشهٔ حیات خود می‌داند و از مالکیت خداوند

→ «الهی، اذا كنت أعبدك رهبةً من النار فأحرقني بنار جهنم و اذا كنت أعبدك رغبةً في الجنة فأحرمنيها و اذا كنت أعبدك من اجل محبتك فلا تحرمني يا الهی من جمالك الازلی» (رحیمیان، قادری ۱۳۹۱، ۱۴۷). این نیایش رابعه یادآور کلمهٔ قصار معروف مولا علی (ع) است که می‌فرماید: «ان قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار و ان قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عبادة العبيد و ان قوماً عبدوا الله شكراً (حبا) فتلك عبادة الاحرار» (نهج البلاغه کلمات قصار حکمت ۲۳۷)؛ یعنی همانا گروهی خداوند را به امید بهشت می‌پرستند و این عبادت تاجران است و گروهی خداوند را از خوف دوزخ می‌پرستند و این عبادت بردگان است و گروهی خداوند را شایستهٔ شکر و سپاس می‌دانند و این عبادت آزادگان است و نیز به یاد می‌آورد این مناجات را از آن حضرت: «الهی، ما عبدتك خوفاً من نارک و لاطمعاً فیچنتک بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتک» (بحار، ج ۴۱، باب ۱۰۱، ۱۴)، و نیز در تعقیبات نماز است که: خدایا، عبادت و نسک من نه برای ترس از دوزخ و نه به‌خاطر بهشت است بلکه چون تو را شایستهٔ عبادت می‌دانم، عبادت می‌کنم. نمونه‌هایی دیگر از این مشابیه‌ها، در دیگر مضامین را در کتاب رابعهٔ عدویه شهید عشق الهی نوشتهٔ عبدالرحمن بدوی می‌توان مشاهده کرد.

بر دل و جاننش سخن می‌گوید که بی شایبه و از روی عشق مخلصانه است. این عشق همراه با وارستگی و محبت خالصانه، در کلام حافظ انعکاس ویژه‌ای یافته و دستمایه مضمون آفرینی‌های لطیفی شده است: گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

من که سر در نیاورم به دو کون
تو طوبی و ما و قامت یار
گردنم زیر بار منت اوست
فکر هر کس به قدر همت اوست

عرضه کردم دو جهان با دل کارافتاده
او به جز عشق تو باقی همه فانی دانست

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی
که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور
با خیال تو اگر با دگری پردازم

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی
از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

باغ بهشت و سایه طوبا و قصر حور
با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض
به هوای سر کوی تو برفت از یادم

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
از این ابیات بر می‌آید که همان خلوص و وارستگی رابعه‌وار در عشق الهی و نظر نداشتن جز به دوست در غزل‌های حافظ نیز دیده می‌شود.

مشاهده جمال محبوب

رؤیت جلوه‌های جمال حضرت حق از مباحث راز آلود عرفان است؛ پدیده‌ای منحصر به فرد که تنها شامل حال خاصان درگاهش می‌شود و آن‌چنان دل‌انگیز است که عارف را مسحور حسن خود می‌کند. سرآمد چنین تجربه‌ای آن است که نبی (ص) فرمود: «پروردگار خود را در زیباترین صورت دیدم پس مرا گفت: از من بخواه گفتم: *أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ حُبَّكَ*» (پورنامداریان ۱۳۹۴، ۳۹). در ابیات مشهوری رابعه چنین می‌سراید:

و حُبّاً لَأَتِكَ أَهْلُ لَذَاكَ	حُبِّكَ حَبِيبِ حُبِ الْهُوَى
فَشَغَلَنِي بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ	فَأَمَّا الَّذِي هُوَ حُبِ الْهُوَى
فَكَشَفَكَ لِي الْحُجُبَ حَتَّى أَرَكَ	وَأَمَّا الَّذِي أَنْتَ أَهْلُ لَهُ
وَلَكِنْ لَكَ الْحَمْدُ فِي ذَا وَ ذَاكَ	فَلَا الْحَمْدُ فِي ذَا وَ لَا ذَاكَ لِي

(رحیمیان، میرقادر ۱۳۹۱، ۱۴۵)

در این ابیات، رابعه عشق الهی را به دو گونه تقسیم می‌کند: «یکی حب و داد یا حب هوی یعنی عشق ناقص ناتمام که به عبارتی، التذادی شخصی است و دیگر محبت خالص بی‌شائبه یا عشق کامل تام و تمام، عشق به حق، محض خیر و سبحانیت حق» (ستاری ۱۳۷۴، ۹۷). کلاباذی صاحب کتاب *التعريف* این دو نوع محبت را محبت *محبة الاقرار* و *محبة الوجد* می‌خواند و می‌نویسد: «اولی محبتی است از آن خاص و عام. اما محبت دوم از طریق یافت، حاصل می‌آید که در آن رویت نفس و خلق و اسباب و احوال در میان نیست؛ بلکه استغراق است در رؤیت آنچه خدای راست و آنچه از آن خداست» (پورنامداریان ۱۳۹۴، ۳۱). ابوطالب مکی در قوت القلوب، در تفسیر این شعر رابعه می‌نویسد: «أَنِّي رَأَيْتُكَ فَأُحِبُّتُكَ عَنْ مَشَاهِدَةٍ عَيْنِ الْيَقِينِ، لَا عَنْ خَبَرٍ وَ سَمِعْتُ تَصْدِيقَ مَنْ طَرِيقَ النَّعْمِ وَالْإِحْسَانِ، فَتَخْتَلَفُ مَحَبَّتِي إِذَا تَغَيَّرَتِ الْأَفْعَالُ» (مکی ۲۰۰۱، ۱۰۶۸). یعنی حب الهوی یا محبت عاشقانه آن است که تو را دیدم و از روی شهود یقینی محبتت را به دل گرفتم، نه از روی تصدیق شنودی و خبری که به دلیل نعمت‌ها و نیکی تو به دست آمده باشد، تا محبتی که به تو دارم با تغییر افعال تو (گرفته شدن نعمت‌ها) دگرگون شود. در واقع رابعه خداوند را برای نعمت‌ها و احسانش دوست می‌دارد؛ اما هم‌زمان معبود ازلی را چنان شهودی درک کرده که او را شایسته عشق‌ورزی می‌داند چه نعمت عطا کند و چه نعمت. او در اشعار دیگری چنین می‌سراید:

راحتی	یا	اخوتی	فی	خلوتی	و	حبیبی	دائماً	فی	حضرتی
حیثما	كُنْتُ	أشاهد	حسنة	فهو	محرابی	إليه	قبلتی		

یا طیب القلب یا کلّ المُنّا جُدْ بوصلِ منک یشفی مُهجّتی
(رحیمیان، میرقادری ۱۳۹۱، ۱۵۰)

این ابیات نیز از رسیدن رابعه به مقام مشاهده سخن می‌گوید. رابعه دائماً محبوب را حاضر می‌بیند و ورای رضایت معشوق هیچ چیز او را شاد نمی‌کند. او از خلق بریده است در حالی که اشتیاق وصال بزرگ‌ترین امید و آرزوی اوست. در دیوان حافظ در همین مضمون می‌خوانیم:

مردم دیده‌ ما جز به رخت ناظر نیست دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بی خود از شعشعۀ پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند
بعد از این روی من و آینه وصف جمال که در آن‌جا خبر از جلوۀ ذاتم دادند

بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد که حدیثش همه جا بر سر بازار بماند

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد

من به گوش خود از دهانش دوش سخنانی شنیده‌ام که مپرس

نیرداختن از صانع به صنع

سیر آفاق و مشاهده آیات صنع همچون سیر انفسی در عرفان دارای موضوعیت است و آن‌که اهل باطن است و دیده معنا بین دارد، تماشای آیات الهی را در جهان آفرینش مغتنم می‌شمارد. در نظر او هر برگ سبزی بر درخت دفتری از معرفت کردگار است و مرا او از تماشای باغ عالم، چیدن گل است از چهره معشوق. همچنان‌که در حدیث نبوی است: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَرْدِ الْأَحْمَرِ». با این همه برای عارف اصلی که در عین مشاهده معشوق است، آثار و نشانه‌های او چه وزنی دارد؟ این مفهوم در کلام رابعه آمده و جلوه‌ای دیگر از سلوک عاشقانه او را نشان می‌دهد. «در نقل است که وقت بهار در خانه‌ای رفت و بیرون نیامد؛ خادمه گفت: ای سیده! بیرون آی تا آثار صنع بینی، رابعه گفت: تو درآی تا صانع بینی. شغلنی مشاهدۀ الصانع من مطالعۀ الصّنع» (عطار ۱۳۶۶، ۸۲).

در شعر حافظ نیز با آن همه طبیعت‌گرایی‌های عمیق و گسترده و تصویرآفرینی‌های شگفت با خاک و سبزه و چمن، با برگ و شبنم، با ابر و باد و باران و دیگر مظاهر طبیعت که همه و همه دلبستگی و

دقت نظر شاعر را می‌طلبید، باز هم آن نگرش رابعه‌وار و مشغول شدن از آیات و نشانه‌ها به خود دوست دیده می‌شود:

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است

دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد که چو سرو پای‌بند است و چو لاله داغ دارد

سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس که درون گوشه‌گیران ز جهان فراغ دارد
سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد

هر که را با خط سبزش سر سودا باشد پای از این دایره بیرون نهد تا باشد

ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی

ترجیح دادن دوست بر جهان و جهانیان

در ابیاتی که در پی می‌آید رابعه نشان می‌دهد که از همه جهان و جهانیان تنها معشوق ازلی را برگزیده و محبت او چنان جانش را آکنده که لذت و عزت دنیا و همنشینی با مردمان را بر محبوبش ترجیح نمی‌دهد، هرچند اوضاع، بین او و اهل جهان تیره و تار شود و به خشم و غضب دیگران گرفتار آید:

فلیتک تحلو والحياءُ مريرهٌ و ليتك ترضى و والانام غضابُ
وليت الذی بینک و بینى عامرُ و بینى و بین العالمین خرابُ
اذا صح منك الودُ فالکل هینُ و کل الذی فوق الترابُ ترابُ

(رحیمیان، میرقادرى ۱۳۹۱، ۱۵۳)

در دیوان حافظ نیز به ابیاتی برمی‌خوریم که تشابه و توازی اندیشه او با رابعه آشکار است:

گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست
دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک منت خدای را که نی‌ام شرمسار دوست

دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش بخت گو پشت مکن روی زمین دشمن گیر

هزار دشمنم از می‌کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت حواله سر دشمن به سنگ خاره کنم

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمان

رابعه و تهجد

تهجد، سهر، قیام اللیل یا همان شب زنده‌داری برای گزاردن نماز شب و پرداختن به ذکر، از توصیه‌های موکد اهل معرفت است. خداوند مومنان را با وصف «مستغفرین بالاسحار» ستوده و به پیامبرش می‌فرماید: «قم اللیل الا قلیلاً» و رسیدن به مقام محمود را در شب زنده‌داری دانسته است. در احوالات رابعه از شب زنده‌داری‌های او سخن بسیار گفته شده. از جمله این که «سفیان گفت: در نزدیک رابعه شدم در محراب شد تا روز نماز می‌کرد و من در گوشه‌ای دیگر نماز می‌کردم تا وقت سحر. پس گفتم به چه شکر کنیم آن را که ما را توفیق داد تا همه شب وی را نماز کنیم. گفت بدانکه فردا روزه داریم» (بدوی ۱۳۶۷، ۳۸).

همچنین در سخنان او آمده است: «الهی انارت النجوم و نامت العیون و غفلت الملوك ابوابها و خلا کل حبیب بحبیبه و هذا مقام بین یدیک... الاهی، هذا اللیل قد ادبر و هذا النهار قد اسفر فلیت شعری اقبلت من لیلتی فاهنا، ام ردتها علی فاغری» (بدوی ۱۳۶۸، ۳۸).

شب بیداری‌های ناشی از سوز و گداز عشق در دیوان حافظ نیز با تنوع مضمونی بیشتری آمده است: خواب ار چه خوش آمد همه را در عهده

قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست قرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا؟

مرو به خواب که حافظ به بازگاه قبول ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

رود به خواب دو چشم از خیال تو؟ هیئات بود صبور دل اندر فراق تو؟ حاشاک

چشم بیمار مرا خواب نه در خور باشد مَنْ لَهُ یَقْتُلُ دَاءُ دَنْفٍ کَیْفَ یَنَامُ؟

شب دراز به امید صبح بیدارم مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن

چون من خیال رویت جانا به خواب بینم؟ کز خواب می نبیند چشمم به جز خیالی

مرغ خوش‌خوان را بشارت باد کاندر راه عشق دوست را با ناله شب‌های بیداران خوش است

رابعه و گریستن در فراق محبوب

در نظر اهل معرفت، نشان عشق و بلکه بزرگ‌تر هنر عشق، غم و اندوه است.

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق گفتم ای ناصح مشفق هنری بهتر از این؟
البتة این غم غمی متعالی و فراتر از ملال و گرفتگی‌های دنیوی است و بلکه داروی آن غم‌های نازل و ناچیز است.

غم عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد سوزنی باید کز پای برآرد خاری
خاصیت غم صیقل‌دهندگی و شست‌وشوی درون است که مولا علی(ع) فرمود: «غسل قلبک بماء حزن» و از همین روست که تاثیر و ارزش آن از هر شادی برتر است و این غم در واقع اصل شادی است:

چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم
در شرح احوالات رابعه به اندوه عمیق و دائمی او اشاره شده است. در عصر او شماری از بکائین می‌زیسته‌اند و خود او را نیز در شمار بسیار گریه‌کنندگان آورده‌اند. بین این حالات رابعه و ابیات بسیاری از دیوان حافظ مشابهت غریبی می‌توان یافت:

حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است

بیار می که چو حافظ هزارم استظهار به گریه سحری و نیاز نیم شبی است
اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد گر چه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

چندان گریستیم که هر کس که برگذشت در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه جوست؟

اشک حافظ خرد و صبر به دریا افکند چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت

راز عشق ارچه دل از خلق نهان می‌دارد	حافظ این دیده گریان تو بی چیزی نیست
***	***
می‌گیریم و مرادم از این سیل اشکبار	تخم محبت است که در دل بکارمت
***	***
اشک خونین بنمودم به طبیبان گفتند	درد عشق است و جگرسوز دواپی دارد
***	***
گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت	قطره باران ما گوهر یکدانه شد
***	***
خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق	تیره آن دل که در او شمع محبت نبود
***	***
ترسم که اشک در غم ما پرده در شود	وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
***	***
غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند	پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
***	***
روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم پرست	بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
***	***
دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم	نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم
***	***
پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک	ورنه این سیل دمامد ببرد بنیادم
***	***
حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل	دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم
***	***
نماز شام غریبان چو گریه آغازم	به مویه‌های غریبانه گریه پردازم
***	***
خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است	می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌مویم
***	***
سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب	این همه از نظر لطف شما می‌بینم

گفتم به دلّی زرق بپوشم نشان عشق غماز بود اشک و عیان کرد راز من

می صبح و شکر خواب صبحدم تا کی به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق کاندرین توفان نماید هفت دریا شبنمی

من این مراد بینم به خود که نیم شبی به جای اشک روان در کنار من باشی

معشوق، طیب عاشق

از دیگر ویژگی‌های عشق رابعه، دردمندانه بودن آن است. دردی که طیب آن تنها معشوق و داروی آن، وصال است. در حالات او نقل است که «پیوسته می‌نالیدی. گفتند: ای عزیزه عالم هیچ علتی ظاهر نمی‌بینم و تو پیوسته با درد و ناله می‌باشی. گفت: آری، علتی داریم از درون سینه که همه طیبیان از معالجه آن عاجزند و مرهم جراحات، وصال دوست است» (بدوی ۱۳۶۷، ۹۷).

یا طیب القلب یا کلّ المنا جدّ بوصل منک یُشفی مُهجّتی
(رحیمیان، میرقادر ۱۳۹۱، ۶۴)

در دیوان حافظ نیز همین نگرش مطرح است:

شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود نرگس او که طیب دل بیمار من است

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

ساقی بیا که هاتف غییم به مزده گفت با درد صبر کن که دوا می‌فرستم

خواهم که پیش میرمت ای بی وفا طیب بیمار باز پرس که در انتظارم

درد ما را نیست درمان الغیاث هجر ما را نیست پایان الغیاث

شکسته‌وار به درگاهت آمدم که طیب به مومیایی لطف توام نشانی داد
اشک خونین بنمودم به طیبیان گفتند درد عشق است و جگرسوز دویی دارد

طیبم قصد جان ناتوان کرد	***	که را گویم که با این درد جانسوز
برآر سر که طیب آمد و دوا آورد	***	علاج ضعف دل ما کرشمه ساقی است
یا وصل دوست یا می صافی دوا کند	***	ما را که درد عشق و بلای خمار کشت
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟	***	طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لبیک
دل فدای او شد و جان نیز هم	***	دردم از یار است و درمان نیز هم
تا طیبش به سر آریم و دوا بی بکنیم	***	دل بیمار شد از دست رفیقان مددی
کاین دم و درد سینه‌ام بار دل است بر زبان	***	ای که طیب خسته‌ای روی زبان من بین
همچو تپ نمی‌رود آتش مهر از استخوان	***	گرچه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت
نبض مرا که می‌دهد هیچ ز زندگی نشان	***	باز نشان حرارت ز آب دو دیده و بین
خداوندا مرا آن ده که آن به	***	وصال او ز عمر جاودان به
که آخر کی شود این ناتوان به	***	خدا را از طیب من بپرسید
فی بعدها عذاب فی قربها السلامه	***	پرسیدم از طیبی احوال دوست گفتا
مَن له یقتل داء دنف کیف ینام؟	***	چشم خونبار مرا خواب نه در خور باشد
همان‌گونه که از ابیات حافظ بر می‌آید، جدا از تشابهی که با نگرش رابعه دارند، به نحو دقیق‌تری از اصطلاحات و اطلاعات طبی بهره گرفته‌اند. ^۱		

^۱ - در این موضوع مقالات و کتاب‌هایی نگارش یافته‌اند که برای نمونه می‌توان رجوع کرد به کتاب «طبیانه‌های حافظ بررسی و ریشه‌یابی کلمات، اصطلاحات و مضامین و باورهای طبی در دیوان حافظ» نوشته دکتر احمد همدانی.

مستغرق شدن عاشق در معشوق

از دیگر ویژگی‌های مشرب عاشقانه رابعه استغراق کامل در معشوق و از یاد بردن خویش است تا آن‌جا که گاه ممکن است لطمات و آسیب‌های را از شدت وجد و حال حاصل از درک حضور محبوب درک نکند. «نقل است که رابعه در نماز بود. بر پوریا سجده می‌کرد. تکه نیی در چشمش رفت و از آن خبر نشد، تا آن‌گاه که نماز تمام شد» (بدوی ۱۳۶۷، ۱۱۲).

همچنین عطار روایت می‌کند: نقل است که یک روز حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی در بر رابعه رفتند و او رنجور بود. حسن گفت: «ایس بصادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولا». یعنی صادق نیست در دعوی خویش، هر که صبر نکند بر زخم مولای خویش. رابعه گفت: از این سخن بوی منی می‌آید. شقیق گفت: «ایس بصادق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولا». یعنی صادق نیست در دعوی خویش، هر که شکر نکند بر زخم مولای خویش. رابعه گفت: از این به باید. مالک دینار گفت: «ایس بصادق فی دعواه من لم یتلذذ بضرب مولا». یعنی صادق نیست در دعوی خویش، هر که لذت نیابد از زخم دوست خویش. رابعه گفت: به از این می‌باید. گفتند تو بگو. گفت: «ایس بصادق فی دعواه من لم ینس الضرب فی مشاهده مولا». یعنی صادق نیست در دعوی خویش، هر که فراموش نکند الم زخم در مشاهده مطلوب خویش (بدوی ۱۳۶۷، ۱۱۳).

برخی از ابیات حافظ که با این حالات رابعه تشابه دارند، از این قرارند:

ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف سر و دستار نداند که کدام اندازد

در مقامی که به یاد لب او می‌نوشتند سفله آن است که باشد خبر از خویش‌تنش

چنان پر شد فضای سینه از دوست که نقش خویش گم شد از ضمیرم

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود زمن که منم

رابعه و حج

در نزد اهل معرفت باطن، سیرت و معنا بر صورت ظاهری برتری دارد و ظرف و قالب تا جایی اهمیت می‌یابد که حافظ محتوا باشد. اما گاه قشرها و قالب‌ها آن‌چنان ضخیم و ستبر می‌شوند که معنا مجال بروز ظهور و بلکه حیات و پویایی نمی‌یابد.

یکی از این قالب‌ها مناسک حج است که اولیای الهی همیشه بر روح و معنای آن تاکید ورزیده و به آن توجه داده‌اند. چرا که خداوند خود، با تاکید ویژه بر «پروردگار» و «صاحب خانه» فرموده است: *فلیعبدوا رب هذا البيت*.

به نظر می‌رسد در میان عرفا نخستین بار در حالات و سخنان رابعه تعبیری درباره حج و کعبه مطرح می‌شود که در آن اصل بر روح و باطن حج است. تعبیری که گاه ممکن است حتی با ظواهر شرع نیز مطابقت چندانی نداشته باشد. تا پیش از رابعه نگاه به حج نگاهی حرمت‌آمیز است و از زمان اوست که نگرش‌هایی از این دست مطرح می‌شود: «عزم حشاش افتاد ... پس روزی چند به بادیه فرو رفت. گفت: الهی دلم بگرفت. کجا می‌روم؟ من کلوخی و آن خانه سنگی. مرا تو همین جا می‌پایی» (تذکره الاولیا). همچنین نقل است که رابعه حج را به جای آورد و گفت: «این (بیت الحرام) تنها بتی است که در روی زمین مورد پرستش است و خداوند در آن هست و نیست» (دینانی ۱۳۸۲، ۱۰۳).

به نظر می‌رسد بنا به همین نگرش است که ماجراهایی چنین برای رابعه نقل می‌شود: «ابراهیم ادهم چهارده سال تمام سلوک کرد تا به کعبه شد. بدان جا که رسید خانه ندید گفت: آه چه حادثه‌ای است؟ مگر چشم مرا خللی رسیده است؟ هاتفی آواز داد که چشم تو را هیچ خلل نیست. اما کعبه به استقبال ضعیفه‌ای شده است که روی بدین جا دارد. ابراهیم را غیرت بشورید. گفت: آیا این کیست؟ بدوید. رابعه را دید که می‌آید و کعبه با جای خویش شد» (بدوی ۱۳۶۷، ۴۹).

این نگرش رابعه با این بیت از سعدی که در وصف شیراز و اولیای آن گفته، مطابقت ویژه‌ای دارد:

هزار پیر و ولی باشد اندر وی که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز

در دیوان حافظ به ابیاتی برمی‌خوریم که همین اندیشه رابعه را به شکلی عمیق‌تر و رندانه‌تر به گونه‌ای مطرح کرده است که با ظواهر شرع منافاتی نداشته باشد:

در کعبه کوی تو هر آن کس که بیاید از قبله ابروی تو در عین نماز است

آن‌که جز کعبه مقامش نبدا از یاد لب بر در می‌کده دیدم که مقیم افتاده است

احرام چه بندیم چو آن قبله نه این جاست در سعی چه کوشیم چو از مروه صفا رفت
حافظ هر آن‌که عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی وضو بیست

ثواب روزه و حج قبول آن کس یافت که خاک می‌کده عشق را زیارت کرد

دل کز طواف کعبه کویت وقوف یافت از شوق آن حریم ندارد سر حجاز

به هیچ در نروم بعد از این ز حضرت دوست چو کعبه یافتیم آیم ز بت پرستی باز

مقام خلت

رابعه در ابیاتی چنین می‌سراید:

اَنِّیْ جَعَلْتُکَ فِی الْفَوَادِ مَحْدُثِیْ وَ اَبَحْتُ جَسْمِیْ مِنْ ارَادِ جُلُوسِیْ
فَالْجِسْمُ مَنِّیْ لِلْجَلِیْسِ مَوَانِسِ وَ حَبِیْبُ قَلْبِیْ فِی الْفَوَادِ اَنِیْسِیْ
حَبِیْبِیْ لَیْسَ یَعْدِلُهُ حَبِیْب وَ لَا لِسَوَاهِ فِی قَلْبِیْ نَصِیْبِ
حَبِیْبِیْ غَابَ عَنِ بَصْرِیْ وَ شَخْصِیْ وَلَکِنْ فِی فَوَادِیْ مَا یَغِیْبِ
(رحیمیان، میرقادری ۱۳۹۱، ۱۵۰)

ابوطالب مکی در قوت القلوب ابیات بالا را نشانه‌ای از مقام خلت رابعه با حضرت حق می‌داند: «و قد کانت تذکر الأُنس فی وجدها، و ترفع الی وصف معنی من التَّحَلُّ، و شیء من تحلُّل اسرار الغیب فی قولها السائر» (مکی ۲۰۰۱، ۱۰۶۹). بدوی در تایید این که رابعه به مقام خلت رسیده است، به روایت از طبقات صوفیه می‌آورد: «مالک بن دینار گفت: بر او (یعنی رابعه) وارد شدم، او را دیدم که می‌گفت: کم من شهوه ذهب لَدَیْهَا وَ بَقِیت تَبَعْتُهَا! یا رب اما کان لک عقوبه ولا أدب غیر النار؟» (بدوی ۱۳۶۷، ۱۰۲). بدوی می‌نویسد: «اگر چنان‌که او در مقام خلت نبود، نه تنها این [سخنان] را جسورانه توصیف می‌کردیم که مهر گستاخی و تطاول بر آن می‌زدیم» (بدوی ۱۳۶۷، ۱۰۲). گرچه، مقام خلت، ممکن است اسقاط تکلیف و اباحه‌گری در ادای واجبات را به ذهن متبادر کند اما اشعار زیر نشان می‌دهد که رابعه شرط عشق را، اطاعت محض از محبوب می‌داند. ابیاتی که در آن، رابعه بر دروغ‌گویانی که مدعی محبت خداوندند اما از اطاعت او سر باز می‌زنند، می‌تازد و شرط محبت را اطاعت می‌داند:

تَعْصِیْ الْاِلهَ وَ اَنْتَ تَظْهَرُ حَبَّهً هَذَا لِعَمْرِیْ فِی الْقِیَاسِ بَدِیْعُ
لَوْ کَانَ حَبِّکَ صَادِقًا لَا طَعْتُهُ اِنَّ الْمَحَبَّ لَمَنْ یَحِبُّ مَطِیْعُ
(رحیمیان، میرقادری ۱۳۹۱، ۱۵۱)

حافظ در همین مضمون می‌سراید:

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشق بازان چنین مستحق هجرانند

اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

چو خامه در ره فرمان او سر طاعت نهاده‌ایم مگر او به تیغ بردارد

نتیجه‌گیری

شیوه عاشقانه عرفان رابعه عدویه نقطه عطفی در سیر تحول و تطور و تصوف اسلامی است. بررسی حالات، سخنان و اشعار او در منابعی همچون تذکره‌الاولیای عطار، قوت القلوب ابوطالب مکی، اللمع ابونصر سراج، شرح شطحیات روزبهان و ... نشان می‌دهد جریان تصوف که تا پیش از این تنها با زهد و ریاضت شناخته می‌شد، با ظهور رابعه وارد فضای تازه‌ای شد و آن درآمیختن با شور و شرار عشق الهی بود.

این عرفان عاشقانه ذوق‌آمیز طی سده‌های بعد، هم در حالات و اندیشه‌های اهل معرفت و هم در ادبیات پربار عرفانی تأثیری شگرف بر جا نهاده و بر غنای آن افزوده است. بررسی دیوان حافظ و برخی از حالات عاشقانه و مضامین شعر و کلام رابعه همچون «عشق مخلصانه و بی‌چشمداشت»، «مشاهده جمال محبوب»، «نپرداختن از صانع به صنع»، «ترجیح دادن دوست بر جهان و جهانیان»، «تهجد و شب بیداری»، «گریستن در فراق محبوب»، «مستغرق شدن عاشق در معشوق»، «مقام خلت» و ... تشابه و توازی بیشتری وجود دارد. این‌ها نشان می‌دهد که گرچه بیان حافظ ساخت و پرداخت هنرمندانه‌تری دارد که محصول پختگی و پرورده‌گی ذهن شاعر و نهادینه شدن آنها در سنت ادبی تا زمان حافظ است اما آبشخور و سرچشمه‌هایش را باید در اندیشه‌های رابعه دانست.

منابع و ارجاعات

- آبراهموف، بنیامین (۱۳۸۸). *عشق الهی در عرفان اسلامی*. ترجمه حمیرا ارسنجان. تهران: نشر نگاه معاصر.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۹). *دفتر عقل و آیت عشق*. تهران: طرح نو.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۳۶۷). *شهید عشق الهی رابعه عدویه*. ترجمه محمد تحریرچی. تهران: مولی.
- پورنامداریان، ت. (۱۳۹۴). *دیدار با سیمرغ*. چاپ ششم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۲). آن نایب مریم صفیه، آن مقبول رجال، رابعه عدویه. *مجله فرهنگ*، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۸۲، صص ۱۹-۳.
- رازی، نجم الدین (۱۳۶۵). *مرصاد العباد*. تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رحیمیان، سعید و سیدفضل الله میرقادری (۱۳۹۱). *روایع من نصوص العرفانیه*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ستاری، جلال (۱۳۷۴). *عشق صوفیانه*. تهران: نشر مرکز.
- سرامی، قدمعلی و مهری تلخابی (۱۳۸۹). رابعه در گذر از پل مجاز. *مجله ادبیات عرفانی و اسطوره شناسی*، بهار ۱۳۸۹، شماره ۱۸، صص ۱۰۴-۸۱.
- کاشانیها، زهرا (۱۳۸۲). *رابعه عدویه*. تهران: موسسه فرهنگی نشر رامین.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۶). *تذکره الاولیا*. به تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار.
- مکی، ابوطالب (۲۰۰۱). *قوت القلوب*. به تصحیح محمود ابراهیم محمد رضوانی. قاهره: دارالتراث.
- نیری، محمد یوسف (۱۳۹۲). *نرگس عاشقان*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- همتی، منا (۱۳۸۸). *جایگاه رابعه عدویه در آثار منظوم و منثور صوفیه*. پایان نامه برای اخذ درجه کارشناسی ارشد. دانشگاه ارومیه، زمستان ۱۳۸۸.

References

- Abrahmov, Benjamin (2009). *Divine love in Islamic mysticism* [‘Eshgh-e elahi dar erfān-e eslami]. (H. Arsanjani, Trans.). Tehran: Naghsh-e Moaser.
- Ebrahimi Dinani, Gholamhossein (2010). *The notebook of reason and the sign of love* [Daftar-e aghl va ayat-e eshgh]. Tehran: Tarh-e No.
- Badawi, Abd al-Rahman (1988). *The martyr of divine love: Rabia al-Adawiyya* [Shahid-e eshgh-e elahi: Rabia Adawiyya]. (M. Tahrirchi, Trans.). Tehran: Mowla.

- Pournamdarian, T. (2015). *Encounter with the Simurgh* [Didar ba Simorgh] (6th ed.). Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Radfar, Abolghasem (2003). "That deputy of Maryam Safiyya, that accepted among men, Rabia al-Adawiyya" ["An na'ib-e Maryam Safiyya, an maqbul-e rejal, Rabia Adawiyya"]. *Farhang Journal*, 48, 3-19.
- Razi, Najm al-Din (1986). *The path of God's servants* [Mersad al-ebad]. (M. A. Riyahi, Ed.). Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- Rahimian, Saeed & Mirghaderi, Seyyed Fazlollah (2012). *Excerpts from mystical texts* [Rava'e' men nosus al-erfaniyya]. Shiraz: Shiraz University Press.
- Sattari, Jalal (1995). *Sufi love* [Eshgh-e Sufiyane]. Tehran: Markaz Publishing.
- Sarami, Ghadamali & Talkhabi, Mehri (2010). "Rabia in the passage from the bridge of metaphor" ["Rabia dar gozar az pol-e majaz"]. *Journal of Mystical Literature and Mythology*, 18, 81-104.
- Kashaniha, Zahra (2003). *Rabia al-Adawiyya*. Tehran: Ramin Cultural Institute.
- Attar Neyshaburi, Farid al-Din (1987). *Memorial of the saints* [Tazkirat al-awliya]. (M. Estelami, Ed.). Tehran: Zavar.
- Makki, Abu Talib (2001). *The nourishment of hearts* [Qut al-qulub]. (M. I. M. Radwani, Ed.). Cairo: Dar al-Turath.
- Neyri, Mohammad Yusef (2013). *The narcissus of lovers* [Narges-e asheghan]. Shiraz: Shiraz University Press.
- Hemmati, Mona (2009). *The position of Rabia al-Adawiyya in Sufi prose and poetry* [Jāygāh-e Rābia Adawiyya dar āthār-e manzum va mansur-e Sufiyya] [Master's thesis]. Urmia University.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Mirghaderi, S. F., Hosseini Mirabadi, H., & Dehghani, L. (2024). Divine Love in the Thought of Rabi'ah Adawiyya and Its Comparison with the Poetry of Hafez Shirazi. *Language Art*, 9(2):7-30, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2024.07

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/415>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

Divine Love in the Thought of Rabi'ah Adawiyya and Its Comparison with the Poetry of Hafez Shirazi

Seyyed Fazlollah Mirghaderi¹

Professor of Arabic Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



Habib-Allah Hosseini Mirabadi²©

PhD Candidate of Persian Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



Leila Dehghani³

PhD Candidate of Persian Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



(Received: 27 November 2023; Accepted: 10 May 2024; Published: 31 May 2024)

At a time when asceticism was the dominant approach among mystics, Rabi'ah Adawiyya introduced the concept of divine love and mystical devotion. In the centuries following Rabia, divine love remained one of the most fundamental themes in the works of Persian mystical poets. This research explores the prominent aspects of Rabia's mystical love through an investigative lens and then compares them with the poetry of Khwaja Hafez Shirazi, identifying their similarities. The study adopts a qualitative approach, relying on descriptive-analytical and comparative methods. The comparative framework is based on the American school of comparative literature, which emphasizes parallels and affinities. The findings reveal that the key characteristics of Rabia's mysticism include: "Pure love", "Beholding the Beloved's beauty", "Not diverting from the Creator to the creation", "Preferring the Friend over the world and its people", "Night vigils and devotion", "Weeping in separation from the Beloved", "The lover's immersion in the Beloved", "The station of intimate friendship" (Khalwat), these elements can also be observed in Hafez's poetry. Although Hafez expresses these concepts in a more eloquent and captivating manner, their origins can be traced back to Rabia's thought.

Keywords: Hafez Shirazi, Rabi'ah Adawiyya, Divine Love.

¹ E-mail: sfmirghaderi@gmail.com

² E-mail: habib_hosseini22@yahoo.com © (Corresponding Author)

³ E-mail: ldehghani898@gmail.com